

# عوامل مهاجرت انبوه در عصر حاضر را بشناسیم

برای رفع مشکل کشورگریزی یا مهاجرت فله‌ای در جهان  
بهبتر است حکومت‌های بی‌کفایت به چالش کشیده شوند

احمد علینقی

1398/07/10

## مقدمه

اگر تا قرن پیش و به سبب نبود وسایل ارتباطات و انتقالات جهانی، مردمان دنیا اطلاعات کمتری در مورد کیفیت زندگی در دیگر کشورها (جوامع بیگانه) داشتند. اما در عصر جدید مردم بخوبی کشورهای خارجی را می‌شناسند و از اطلاعات کامل و جامعی در مورد کیفیت زندگی در دیگر جوامع برخوردارند. به همین جهت است که می‌توان با قاطعیت بیان نمود که قضاوت در مورد دیگر جوامع در روزگاران گذشته بسیار سطحی و کور بود. ولی اکنون موضوع درک و قضاوت در مورد کیفیت زندگی در دیگر جوامع گسترش یافته است. بدین لحاظ مردم در هر جامعه و کشوری به راحتی می‌توانند وضعیت زیست مردمان در جهان را رصد کنند و در مورد کیفیت زندگی خویش و مقایسه با آنان قضاوت نمایند.

ولی مشکل اینجاست که با توجه به تفاوت‌های زیستی در بین جوامع مختلف در جهان، بسیاری مردمان با طرح پرسش «چرا من خوب زندگی نکنم؟» بیچارگی در کشورهای عقب مانده خویش را نمی‌پذیرند و به فوریت مهاجرت را به عنوان راهکار آسان انتخاب می‌کنند. این انتخاب و تصمیم نیز بدان جهت است که علیرغم دشواری سفر و ناپسند بودن مهاجرت در دنیای قدیم، امروز ترک وطن عموماً منکوب نمی‌باشد و مهاجرت به امری متداول و مقبول مبدل شده است. در دوران معاصر آدمیان زیادی هستند که برای رهایی از «تکبت سرزمینی یا حکومتی» به کشورهای پیشرفته روی می‌آورند. اما موضوع مورد بحث در این مقاله، مهاجرت بزرگ با مفاهیم هجوم به سرزمین‌های غربی پیشرفته است. مقوله ناپسند و مذمومی که متأسفانه فراگیر شده و مردمان زیادی هر روز و هر شب دل به اقیانوس می‌زنند تا برای یابش فرصت‌های جدید تلاش کنند. موضوعی که به دلیل جنگ‌های متعدد و خانمانسوز در برخی نقاط و حکومت‌های تمامیت خواه و مستبد در خیلی جوامع، مهاجرت دسته جمعی را به یک بحران جهانی مبدل نموده است. موضوعی که مطلقاً جایز نبوده و باید تمهیدی اندیشید. اینکه عده کثیری از مردمان کشورها برای فرار از وضعیت رقت بار و خفقان سرزمینی و جنگ و خونریزی درونی، به کشورهای پیشرفته مهاجرت کنند. اصلاً قابل پذیرش نیست. زیرا که اگر این بحران به طور جدی و بنیادی مرتفع نگردد، چه بسا در آینده نیز گسترش یابد. بنابراین موجه و بایسته است که با شناسایی عوامل کشورگریزی که مسلماً ریشه در درون کشورها دارد، دنیا را از یک بحران اساسی نجات دهیم. بحرانی که بی شک مبتنی بر نارضایتی عمومی و خسته شدن مردم از وضعیت زیستی در کشور خودشان می‌باشد. بنابراین اگر به دنبال حل قطعی مسئله می‌باشیم، باید برای وضعیت فرهنگی و حکومتی کشورهای مهاجرخیز راهکاری اندیشید. تا ضمن پیدا کردن عوامل نارضایتی عمومی، انگیزه مهاجرت نیز خشک گردد. پس لازم است در مورد دو مولفه جوهری فرهنگ ملی و حکومت‌های مستبد و دیکتاتور تمهیدی اندیشید. موضوعی که صدا البته باید مورد نظر جامعه جهانی قرار گیرد و ساماندهی فرهنگی و تحول اجتماعی در کشورهای استبدادزده و واپسگرا در اولویت تصمیمات نهادهای بین‌مللی قرار گیرند.

## چرا مهاجرت

اگرچه مهاجرت در مفهوم معمول و رایج آن، با ترک موطن و سرزمین زادگاهی برای دستیابی به شرایط بهتر و پیدا کردن فرصت‌های جدید رخ می‌دهد. اما در وجه دیگر آن، امروز در بعضی بزنگاه‌ها فراگرد مهاجرت از وجه متعارف خود خارج شده و به امری موهوم، سخیف و فله‌ای مبدل شده است. می‌دانیم که در بخشی از بلوک شرق و جنوب (شامل آسیا و آفریقا) به جهت ناهگونی جمعیتی، باورهای عقیدتی متنوع و نبود فرهنگ تعامل بین مردمان، تضاد و تعارض دایمی در بین آنان موج می‌زند. این خطه از زمین اصولاً از غنای فرهنگ جمع زیستی و فرهنگ مدارای اجتماعی کمتر برخوردار بوده و دیدگاه تخاصم و نفرت، اصلی نهادینه و مرسوم در بین این جوامع می‌باشد. این ویژگی و صفت اجتماعی نیز بدان جهت در این اقالیم عمق یافته که مردم به استناد ادیان، مذاهب و عقاید متنوع و متفاوت، اصولاً از فرهنگ درک متفاوت بودن یا پذیرش عقیده مخالف بهره‌ور نیستند. و به همین سبب است که به علت ترویج بداندیشی، ذره یا بخشی شدن جامعه<sup>1</sup> و قضاوت هم‌نوع در دادگاه ذهنی فردی، بردباری نظر مخالف و تحمل هم‌نوع بسیار کم‌رنگ شده و خشم و نفرت و عدم مماشات بیداد می‌کند. در این جوامع به دلیل نفرت و دشمنی همیشگی در بین مردم، قبایل و نژادها، خشونت بعد عمیقی در لایه‌های جامعه عمومی پیدا کرده و مردم تصور دارند که راهکار رفع اختلاف عقاید و باورهای دینی متفاوت، فقط از کانال جنگ و کشتار و نابودی طرفین میسر است. بنابراین در اینگونه جوامع جنگ و کشتار و نابودی هم‌نوع به امری عادی مبدل گشته و مردم در دعوا و جنگ دایمی بسر می‌برند.

البته تنوع عقیده و گوناگونی نژادی امری عادی در هر جامعه شمرده می‌شود و ماهیتاً جامعه تشکلی مرکب از جمعی از گوناگونی و تضادها است. لذا مشخص است که در جوامع پیشرفته و باوجود الگوهای توسعه انسانی – اجتماعی مدرن و قانونمند، تمامی مردم از فرهنگ تسامح و تساهل در مواجهه با یکدیگر برخوردارند و شکیبایی اجتماعی و پذیرش حقوق مساوی، یک اصل انسانی – اجتماعی شمرده می‌گردند. براین اساس در این نوع جوامع مردم دیدگاه محبت و دوستی با یکدیگر دارند و با توسعه رفتار توام با تعامل، برخورد مهرآمیز را عمل می‌کنند. این نگرش مهرآمیز و رفتار همزیستی سبب می‌شود تا ضمن تبدیل تضادها به فرصت، اختلافات نیز مشکل محسوب نگردند و مردم بدون هیچ نفرت و دشمنی، خودشان حلال مسئله‌ای با نام «متفاوت بودن» گردند.

در موازات جوامع نفرت پرور و جنگ طلب که فاقد امنیت برای زندگی می‌باشند، با جوامع دیگری مواجه می‌باشیم که از امنیت اجتماعی برخوردار نیست. یعنی جامعه‌ای بشمار می‌آیند که در آن فضا نمی‌توان زندگی توام با آرامش و آزادی داشت. این نوع جوامع رفتار حکومت‌های اقتدارگرا هستند و آزادی‌های اجتماعی به وسیله حاکمیت

مستبد سلب می‌گردند. ولی در هر صورت این دو نوع جامعه از فضای زیستی مناسبی برای تکوین زندگی سعادت‌مند برخوردار نبوده و مردم در همه ابعاد زندگی دشواری داشته و در تنگنا بسر می‌برند.

➤ جامعه جنگ زده = جامعه فاقد امنیت زندگی (مشکل فرهنگی)

➤ جامعه استبدادزده = جامعه فاقد امنیت سیاسی - اجتماعی (مشکل حکومتی)

در این دو نوع جامعه مردم از زیست آرمانی و رضایت بخش بسیار فاصله دارند و مطلقاً امکان رشد و ترقی اجتماعی مقدور نمی‌گردد. البته لازم به ذکر است، چون هر دو نوع جامعه از حکومت‌های مستبد و دیکتاتور منش بهره می‌برند، لذا امکان تغییر اجتماعی از ناحیه مردم بسیار سخت بنظر می‌رسد و مردم توانمندی تغییر و ایجاد فضای امن و ایمن را برای خود ندارند. لذا گریز و مهاجرت از فضای موجود، سهل‌ترین اقدام در این نوع جوامع بشمار می‌آید. جامعه جنگ زده و جامعه با حکومت مستبد، دقیقاً فضایی هستند که از امنیت تهی بوده و امکان زندگی اصولی از مردم سلب می‌باشد. بنابراین می‌بینیم «مهاجرت بزرگ از نوع امروزی آن» صرفاً از این نوع جوامع برخاسته می‌گردد. در واقع بسیاری از مردم این جوامع که اساساً توانش سازش با بدبختیهای موجود در کشور خود را ندارند، بر میهن خویش چشم بسته و با چال نمودن هویت واقعی خویش در سرزمین اجدادی، فرار از سرزمین خودی و مهاجرت به سرزمین آرزوها در دنیای مدرن و پیشرفته را دنبال می‌نمایند. این فراگرد روندی است که با کشورگریزی و فرار از کشورهای عقب مانده (کهن) آغاز و با مهاجرت به سرزمینهای مترقی (مدرن) پایان می‌یابد.

نکته محوری و قابل توجه در مهاجرت گسترده و بزرگ آنست که جامعه هدف در ذهن بیشتر مهاجرین بلوک غرب می‌باشد و در بلوک غرب بازهم چند کشور مشخص آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان نقطه هدف مهاجرت می‌باشند. منظور آنست که حتی کشورهای پیشروی شرقی در نقطه هدف مهاجرت گسترده قرار ندارند و کمتر عزمی برای رفتن به ژاپن، کره جنوبی و چین در میان است. که لازم است این مقوله نیز مورد توجه قرار گرفته و علت هدفگذاری غرب در برابر شرق مشخص گردد.

## دلایل تفاوت های اجتماعی

علیرغم اینکه اساساً انسان‌ها تفاوت ماهوی با یکدیگر ندارند و توانمندی و قابلیت آدمیان عموماً یکسان می‌باشد، پس چگونه است برخی جوامع پیشرو و برخی پسرو، برخی توسعه یافته و برخی عقب مانده شمارش می‌گردند. این تفاوت‌های سرزمینی که برخی جوامع به آرزو مبدل می‌شوند و برخی در نکبت بسر می‌برند، مطلقاً اصلی هویتی نبوده و همه جوامع وضعیتی مشابه بر روی زمین دارند. اساساً تمامی جوامع از مزیت‌ها و کاستی‌های اقلیمی منحصر به فرد برخوردارند و هر قطعه از سیاره زمین از مختصات (قوت‌ها و ضعف‌ها و مزیت‌ها و کاستی‌های بومی) انحصاری بهره‌مند است. یعنی همانطور که هر سرزمین در بعضی وجوه کاستی و ضعف دارد، ولی در برخی وجوه دیگر از توانمندی و رجحان برخوردار می‌باشد. مفهوم اینست که بدانیم تمامی جوامع در حالت اولیه هیچ

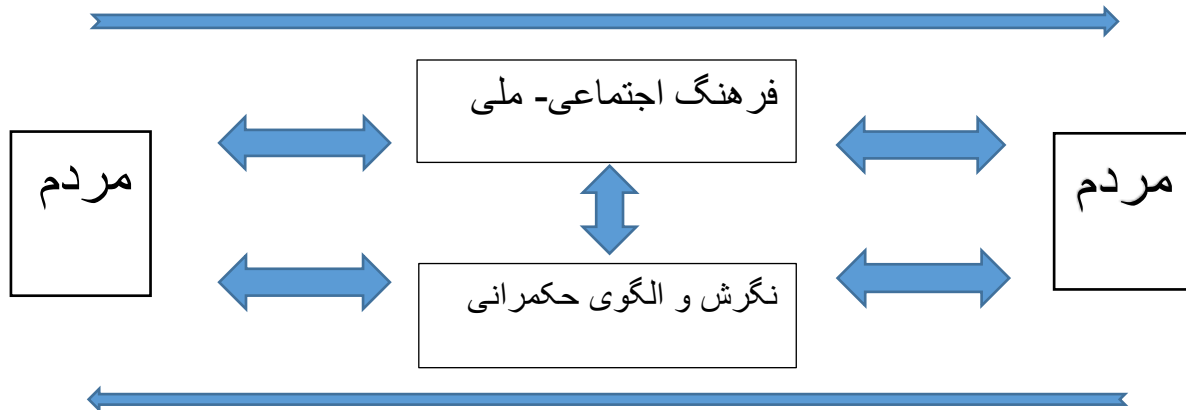
تفاوت ماهوی و بنیادی با یکدیگر ندارند، بلکه مردمان هر سرزمین هستند که بنابر لیاقت خویش کیفیت جامعه خودشان را طراحی می‌نمایند. بدین روی نتیجه حاصل است که تفاوت‌های سرزمینی و ویژگی‌های کیفی بومی (عقب مانده تا پیشرفته) مبتنی بر قابلیت و کوشش مردمان همان سرزمین و کشورهاست. و آنان هستند که با کنش مزیت سازی اجتماعی یا تخریب بستری اقلیم خویش، عامل چونی و کیفیت جامعه خود بشمار می‌آیند.

اینک که مشخص می‌باشد ساختار اجتماعی هر ملتی بر مختصات رفتاری و فکری یا فرهنگ ملی همان مردم مبتنی می‌باشد. پس می‌توان گفت، چپستی و چگونگی هر جامعه یا کشوری بر حول دو محور زیر می‌چرخد. دو مولفه که جوهر کنش‌های فکری و عملی هر جامعه تصور می‌گردند:

- فرهنگ ملی - مدنی جوامع
- اندیشه حاکمان و الگوی حکمرانی

به واقع این دو مولفه قوه محرکه و تکانه هر ملت و جامعه شمرده می‌شوند. این دو، عواملی هستند که بر جهت گیری جامعه دلالت دارند و هدف جامعه را تشکیل می‌دهند. پس لیاقت هر ملت یا جامعه در این دو تکانه هویت می‌گیرد. اگر فقر فرهنگی در جوامع آفریقا و آسیا منتج به نگرش مبارزه‌جویی در مردم شده و سرانجام جامعه را به جنگ سیر می‌دهد، جوامع آمریکای جنوبی و میانی نیز به جهت برخورداری از فقر فرهنگی به حکومت استبدادی گرایش دارند. هرچند که مسلماً جوامع آفریقایی و آسیایی نیز به جامعه استبدادی سیر می‌کنند. به همین دلیل است که می‌توان با قاطعیت گفت بنیادی‌ترین دلیل در حوزه مهاجرت بزرگ در دنیای امروزین (رخداهای مهاجرتی متعدد در حوزه جهان سوم) مبتنی بر «فرهنگ و نگرش اجتماعی ملت‌ها و شیوه و برنامه حکمرانی در کشورها» است. عواملی که چنانچه به خطا بنا گردند، بی شک هدایت و تنظیم جامعه نیز بر خطا سیر می‌کند. پس در این حالت جامعه با انبوهی از مشکلات متنوع روبرو گردیده و نارضایتی عمومی شکل می‌گیرد. و بدین سان است که مقوله کشورگریزی اتفاق افتاده و خیل عظیمی از مردم ناراضی اقدام به مهاجرت به کشورهای پیشرفته می‌کنند.

ولی نقطه جالب توجه نیز در این میان اینست که این دو عامل بر یکدیگر نیز اثرگذارند و هریک بر دیگری اثر می‌گذارد. طبقه حاکم یا مدیران جامعه طراح و تعیین‌گر فرهنگ جامعه می‌باشند و فرهنگ هر جامعه نیز عامل شکل‌گیری و طراحی ساختار نوع و کیفیت هیئت حاکمه یا شیوه حکمرانی می‌باشد. جامعه آزاد به حکومت دموکرات و جامعه بسته به حکمرانی استبدادی می‌گرایند. حاکمیت آزادمنش به فرهنگ اجتماعی تنوع‌گرا و سازنده و حکومت دیکتاتورمنش به تولید فرهنگ غیرسازنده، تخریب‌گر، پژمرده و ساکن‌گرایش می‌کنند. پس بر این مبنا است که باید گفت طبقه حاکم یا حکومت‌ها و مدیران سیاست‌گذار در جوامع، عامل قویتری در برابر فرهنگ در مقوله هدایت و تنظیم اشتباه جامعه بشمار می‌آیند.



## راهکار حل مسئله مهاجرت بزرگ

اینک که عوامل «ترقی، ایستایی و سقوط» جوامع مشخص گردیدند. واضح و لازم است که عوامل پژمانی و افول ساختار اجتماعی جامعه بشری را از بن برکند. این اقدام برنامه‌ای برای تحول جوامع پسررفته به جوامعی توسعه یافته و همچنین نجات مردم تحت ستم از یک جامعه بسته و استبدادزده است. برنامه‌ای که با ایجاد رضایت عمومی از سرزمینی خودی، اسباب مهاجرت کاذب و ویرانگر در جامعه بزرگ بشری را سامان می‌دهد.

در اصل جوامع بسته و منجمد که توان برخاستن و نوگرا شدن را ندارند، آکنده از مولفه‌های عقب ماندگی و درماندگی هستند. عواملی که از درون جوامع افسرده و مردم استبدادزده برخاسته می‌گردد و مردم و جوانان مخالف با وضعیت رقت انگیز را به فرار سرزمینی و مهاجرت به کشورهای پیشرفته و توسعه یافته وادار می‌کند. عواملی که باعث تخریب اجتماعی، جنگ و ویرانگری در جامعه می‌شوند. جالب آنکه این دو نوع جوامع (عقب مانده و پیشرفته) در دنیای امروز به خوبی قابل شناسایی می‌باشند و کشورهای مردم گریز و کشورهای هدف مهاجرت مشخص می‌باشند.

البته از وجهی کشورهای مبدا مهاجرت را عموماً سرزمینهای مستعمره و کشورهای هدف مهاجرت یا پیشرفته را سرزمینهای استعمارگر نیز نامیده‌اند. غرب، قطب مهاجرپذیری و شرق، قطب کشورگریزی شمرده می‌گردند. نوعی نامگذاری که نمی‌توان درست و منطقی پنداشت. زیرا کشورهای مستعمره خودشان عامل فقر عمومی در همه ابعاد شده‌اند و عوامل عقب ماندگی اینگونه جوامع از درون همان جوامع جوشش می‌کند. و اما عوامل پیشرفته شدن کشورهای استعمارگر نیز بازهم از درون خودشان می‌جوشد. یعنی لیاقت و قابلیت هر جامعه از درون خودش برخاسته می‌گردد. لذا مسلماً «چشم‌نوازی برای مهاجرت» و «دل‌سردی برای فرار» در دو قطب مذکور موید این نکته هست که تقسیم بندی استعمارگری و مستعمرگی صحت ماهیتی ندارند و نمی‌توان این بخش بندی را درست دانست. به راستی چرا کشورهای پیشرفته و مترقی، جوامع استعمارگر و کشورهای عقب مانده و وامانده، جوامع

مستعمره نامیده می‌شوند؟! آیا غیر از اینست که جوامع بنابر لیاقت و خاستگاه درونی خود است که به استعمارگر و مستعمره تبدیل می‌شوند؟! لذا باید پذیرفت جوامع پیشرفته از مکانیسم آزادی و تنوع فکر و جوامع عقب مانده از مکانیسم اختناق و تک فکری برخوردارند.

این مجموع پرسمان و تردیدها در بخش بندی جامعه بشری و الگوسازی نامتعارف و نادرست، هشدار ضرورت به «تغییر در فکر و عمل» را به تمامی جوامع فقیراجتماعی (عقب مانده) اعلام می‌کند. یعنی لازم است تا جامعه بزرگ بشری در کنار جوامع عقب مانده (در نهادی با نام سازمان ملل) تغییرات مهم و اساسی را در حوزه‌های زیر به اجرا گذارد:

- نگرش به زندگی
- هدفگذاری اجتماعی
- بنیان ساختار جامعه
- فرهنگ عملکردی جامعه

اقدامی که با جریان نوگرایی رخ می‌دهد. یعنی با بازسازی در نگاه به زندگی، خرافات و بداندیشی را از زندگی منجمد و بی هدف پاک گردانیم و زندگی را به بسترهای نوین و مدرن سوق دهیم. زیرا با تغییر در نگرش، به تغییر در عمل می‌رسیم و با تحول در نگرش به زندگی به تحول در نظام زیست رسیده و جامعه بشری را از آلاینده‌ها و آفات پالایش می‌نماییم. این وظیفه و نقش دقیقا بر دوش سازمان‌ها و نهادهای بین ملی با متد و تفکر مدرن می‌باشد. تا با این تغییر و تحول، دنیایی نوین را پیاده نمایند. تغییری که منجر به تحول در «دو حوزه فرهنگ و حکومت» شده و بدینسان شاهد کشورگریزی و مهاجرت‌های بیهوده نباشیم.